

نقد گفتمان مدرنیته در اندیشه حسین کاظم زاده ایرانشهر

محسن صادقی^۱

عباس زارعی نژاد^۲

چکیده:

بررسی اندیشه‌های مدرن یکی از دغدغه‌های مهم اندیشمندان معاصر می‌باشد. تأثیرگذاری اندیشه‌های مدرن در جامعه، تعامل یا تقابل آن با دین و سنت، خصایص یک ملت، عناصر ترقی و بازخورد آن در جامعه مهم است. تأثیرپذیری و تأثیرگذاری آن بر فرهنگ سنتی ایران همواره مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. در این تحقیق به موارد ذکر شده و همچنین ایرادات وارده بر مدرنیته و دوره‌های تاریخ روشنفکری و موانع ترقی در ایران اشاره شده است.

واژگان کلیدی: مدرنیته، روشنفکری، گفتمان، ملی‌گرایی، مفهوم نقد

^۱ - دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران جنوب، تهران، ایران
Mohsen.st14@yahoo.com

^۲ - دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، قزوین، ایران
abbas.zare58@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۲/۲۲ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱/۲۴

مقدمه:

مطالعه افکار و اندیشه‌های سیاسی از جمله مباحث مهم در حوزه مطالعات نظری است. یکی از دوره‌های حائز اهمیت در تاریخ تحولات شکل‌گیری دولت مدرن در سال‌های ابتدایی دهه ۱۳۰۰ شمسی می‌باشد. در کنار این دولت مدرن شاهد تغییر و تحولات عمده فکری- فلسفی میان روشنفکران و اندیشمندان نیز بودیم، طوری که برای مشروعیت بخشی به مدرنیزاسیون مد نظر رضا شاه در عرصه فکری و اندیشه‌ای شاهد تغییرات اساسی در گفتمان روشنفکران بعد از مشروطه هستیم تا جایی که حتی سالها قبل از روی کار آمدن رضا شاه این روشنفکران در درمان دردهای آن روز ایران از یک طرف خواهان شکل‌گیری یک دولت مقتدر مرکزی بودند که با یک حاکم مستبد اداره می‌شد و از سوی دیگر خواهان گذار از جامعه سنتی به جامعه غربی و مدرن بودند. انتقاد و برخورد او با غرب برخوردی احساسی و دور از عقلانیت نبود او در عین انتقاد از برخی جنبه‌های منفی تمدن غرب از جنبه مثبت آن هم دفاع می‌کرد به عبارتی جزم اندیشی و خودستیزی در قاموس او معنا نداشت. به هر حال شرایط خاص حاکم بر عصر مشروطیت او را به بررسی چگونگی تاثیرات مدرنیته بر ایران و انتقاد و ابراز نگرانی او در این زمینه یا توجه به زندگی در غرب و مشاهده تفاوت‌های آن با جامعه ایران سوق داد.

بررسی نقش و تاثیر سنت در جامعه ایران به دلیل شرایط سنتی حاکم بر جامعه ایران، نقش اسلام به عنوان عامل پیشرفت یا بازدارنده در مقابل غربگرایی، ملی‌گرایی، فرهنگ و تمدن ایرانی و شناخت علل و عوامل شکل‌گیری نقد گفتمان غربگرایی و مدرنیسم رویکردهای مورد بحث در این پژوهش خواهند بود و متغیرهایی چون اندیشه ایران‌شهر (وابسته) و غربگرایی، مدرنیته، ملی-گرایی و تمدن ایرانی و اسلامی (متغیر وابسته) مورد بحث و بررسی قرار خواهند گرفت. همچنین تعیین عوامل اصلی نگرش ایران‌شهر در توجه به نقد گفتمان غرب و غرب‌گرایی و نیز بررسی تجربه مدرنیته در ایران و زندگی ایران‌شهر در غرب که زمینه ساز رویگردانی و دلزدگی او را از غرب و مولفه‌های مدرن و نقد مدرنیته را در اندیشه‌های او فراهم نمود از نکات اساسی مورد بحث در این پژوهش خواهد بود که به بررسی آن خواهیم پرداخت.

چارچوب نظری:

مروری بر دیدگاه‌های کوهن

جدی‌ترین فرق دیدگاه‌های کهن با دیدگاه فلاسفه پیشین، نقشی است که وی برای تاریخ در

نظر می‌گیرد. از نظر کوهن، علم همچون زبان یک نهاد اجتماعی است که فقط با مطالعات جامعه‌شناختی و تاریخی می‌توان، آن را به خوبی درک کرد. به همین دلیل، رویکرد وی عمدتاً تاریخی - جامعه‌شناختی است تا فلسفی - روش‌شناختی. (کوهن، ۱۳۸۹: ۳۰-۳۸) در نگاه کوهن، ملاک تمییز^۱ علم از غیر علم روش آن نیست، بلکه توانایی آن در ایجاد پارادایمی است که بتواند آنچه را که وی علم هادی^۲ می‌نامد، هدایت و رهبری کند. (همان: ۵۲) برخی مدعی هستند که واژه پارادایم ابهاماتی دارد؛ به طوری که نمی‌توان تعریف دقیق و مشخصی از آن ارائه کرد (چالمرز، ۱۳۸۷: ۱۰۹)، اما اجمالاً می‌توان گفت که پارادایم، شامل مبانی فلسفی هستی‌شناسی، ارزش‌ها و هنجارها، قوانین و مفروضات نظری، روش اعمال این قوانین، رسوم و آداب خاص و بسیاری از مسایل حل نشده است. (کوهن، ۱۳۸۹: ۷۵-۸۳) پارادایم با هدایت و راهبری فعالیت‌های پژوهشی، علم عادی را تعیین می‌بخشد. (همان: ۷۷ و ۷۹) علم عادی شامل فعالیت‌هایی است که به تکمیل یک جور چین شباهت دارد. دانشمندان عادی کسانی هستند که با ایمان به پارادایم، بر روی مسایل حل نشده متمرکز می‌شوند و به توسعه پارادایم کمک می‌کنند. (همان: ۶۶-۷۴)

پارادایم‌ها همواره با ناهنجاری‌هایی^۳ مواجه‌اند؛ این ناهنجاری‌ها همچون مسایلی هستند که پارادایم تاکنون قادر به حل آن نبوده است. یکی از وظایف دانشمندان عادی^۴ برطرف کردن همین اعوجاجات است. (همان: ۹۸) زمانی که این ناهنجاریها گسترش یابند و دانشمندان عادی از حل آنها ناتوان باشند بحران، پارادایم را فرا می‌گیرد. دانشمندان عادی به تدریج تعلق خاطرشان را نسبت به پارادایم از دست می‌دهند و فریاد اعتراضات بلند می‌شود. (همان: ۱۱۶) اگر در چنین فضای بحرانی، بدیل‌هایی برای پارادایم حاکم، وجود داشته باشد و بذره‌های یک پارادایم جدید در جامعه علمی ریخته شده باشد، بحران تبدیل به انقلاب می‌شود و پارادایم حاکم فرو می‌پاشد. (همان: ۱۱۸) اگر نظریه‌های بدیل، مورد پذیرش جامعه علمی قرار بگیرند، پارادایمی جدید ایجاد خواهد شد. (همان: ۱۲۰)

1 - demarcation

2 - normal science

3 - anomalies

4 - normal scientist

تغییر از یک پارادایم به پارادایم دیگر، صرفاً فرآیندی عقلانی یا منطقی نیست و مناقشه بر سر انتخاب پارادایم جدید را صرفاً با توسل به منطق و آزمایش به شکلی صریح و روشن نمی‌توان فیصله بخشید (همان: ۱۲۸)، بلکه عوامل جامعه‌شناختی و روان‌شناختی بسیاری در این تحول سهیم هستند. انقلاب علمی، شبیه انقلاب‌های اجتماعی و سیاسی است که در جامعه علمی به وقوع می‌پیوندد (همان: ۱۲۶) همین امر موجب می‌شود که پارادایم‌ها با هم نقطه تلاقی و تماسی نداشته و به تعبیر کوهن، قیاس ناپذیر^۱ باشند (همان: ۱۴۴) قیاس ناپذیری در نگاه کوهن گستره زیادی دارد به طوری که دو پارادایم از نظر معنا شناختی، مشاهده‌تی، و حتی روش شناختی با هم قیاس ناپذیرند. (feyerabend, 1978.66) هیچ پارادایم مرجعی هم وجود ندارد که در آن بتوان میان دو پارادایم دست به قضاوت و مقایسه زد (کوهن، ۱۳۸۹: ۱۴۹) یکی از نتایج این قیاس ناپذیری، تلفات کوهنی^۲ است که بر اساس آن بسیاری از مسایل و مفاهیم پارادایم سابق در پارادایم جدید به کلی منحل می‌شود. (کوهن، ۱۳۸۹: ۱۳۸)

کوهن، پیشرفت را در معنای پوزیتیویستی آن نفی می‌کند (همان: ۱۳۵) پیشرفت در نگاه پوزیتیویستی، به صورت انباشتی صورت می‌پذیرد اما در نگاه کوهن پیشرفت از رهگذر انقلاب‌های علمی رخ می‌دهد. (همان: ۲۰۰-۲۱۳) سیری که کوهن برای علم تصویر می‌کند از فضای پیش پارادایمی آغاز می‌شود؛ فضای پیش پارادایمی یا به تعبیر کوهن پیش تاریخ علمی^۳، فضایی متکثر است که در آن هیچ توافقی بر سر یک نظریه علمی وجود ندارد و دانشمندان به صورت متشتت عمل می‌کنند. (همان: ۴۸-۵۲) اما وقتی جامعه علمی بر روی یک نظریه خاص توافق حاصل کرد، پارادایم و علم عادی شکل می‌گیرد و تک صدایی حاکم می‌شود. با اوج گیری بحران، انقلاب پارادایمی رخ می‌دهد و پارادایم جدیدی حاکم می‌شود. این فرآیند به همین صورت ادامه می‌یابد و زنجیره پیشرفت علم را تشکیل می‌دهد. البته بررسی اندیشه‌های سیاسی بخصوص اندیشه‌های مدرن در زمینه مطالعات نظری از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است. روشنفکران در کنار دغدغه‌های غربی شدن دغدغه‌های سنتی حفظ عظمت ایران باستان و در واقع بازگشت به آرکائیسیم را در اندیشه‌های ناسیونالیستی خود داشتند. علی‌رغم وجود رگه‌های فکری غرب‌گرائی در نزد روشنفکران قبل از مشروطه، این دغدغه بعد از مشروطه بیشتر مورد توجه قرار گرفت و در

¹ - incommensurable

² - Kuhn – loss

³ - pre-history of science

راس این روشنفکران سید حسن تقی زاده بود، وی در برلین آلمان توانست روشنفکران و اهل قلم زیادی را دور خود جمع کند و از طریق این افراد در صدد تاثیرگذاری بر تحولات داخل ایران بود. یکی از افرادی که در میان این حلقه گرد آمده توسط تقی زاده صاحب نام تر و تاثیرگذارتر بود حسین کاظم زاده بود که به سبب چاپ نشریه ابرانشهر بعدها به کاظم زاده ابرانشهر مشهور شد. سؤالی که در این پژوهش مطرح شده این است که علل شکل گیری نقد گفتمان مدرنیته در اندیشه ابرانشهر چه بوده است و تعامل و تقابل آن در فرهنگ ایرانی مورد بررسی قرار گرفته است.

ملی گرایی

ملی گرایی را بعضی مواقع به عنوان «ناسیونالیسم» می شناسند ولی به نظر می آید ملیت گرایی می تواند اعم از دفاع از سنت و دین و خاک و مرز و بوم باشد کاتم معتقد است ملیت گرایی به معنی اعتقاد گروه بزرگی از مردم به این که یک جامعه سیاسی و یک ملت اند، و شایستگی تشکیل دولتی مستقل را دارند و مایلند وفاداری به جامعه را در اولویت قرار داده و بر سر این وفاداری تا به آخر بایستند. اگر این عرف پذیرفته شود به وضوح پیداست که ناسیونالیسمی که بر استقلال و حقیقت ملی تاکید دارد تنها بخشی از نظام ارزشی افراد عضو جامعه را تشکیل می دهد. (کاتم، ۱۳۷۸: ۳۳-۳۲)

صورت های دولت مدرن

- ۱- مشروطه یا دولت مبتنی بر قانون اساسی به محدودیت های پنهان و یا آشکاری اشاره دارد که تصمیم گیری سیاسی یا دولتی را محدود می کنند، محدودیت هایی که می تواند ناظر بر روش حکومت کردن یا محتوای آن باشد.
- ۲- دولت لیبرال تا حدود زیادی در جریان تلاش به منظور ایجاد یک حریم خصوصی مستقل از دولت و تغییر شکل خود دولت تعریف شده است یعنی در جریان آزاد کردن جامعه مدنی (زندگی شخصی، خانوادگی و کاری) از قید مداخله های سیاسی غیرضروری و همزمان با آن محدود شدن اختیارات دولت.
- ۳- دولت مدرن موسوم به تک حزبی یا نظام سیاسی تک حزبی وجود دارد. اصل شالوده ای

نظام‌های سیاسی تک حزبی آن است که یک حزب واحد می‌تواند بیانگر مشروع اراده کل جامعه باشد. (هال، ۱۳۹۰: ۱۳۷-۱۳۵)

در مفهوم روشنفکری

روشنفکری از مفاهیم مناقشه برانگیزی است که دستیابی به تعریف جامعی از آن بسیار دشوار می‌باشد خصوصاً وقتی از مصادیق آن سخن به میان می‌آید، مناقشات بیشتر می‌شود، برخی از تعاریفی که برای روشنفکران ارائه گردیده عبارتست از: نقادی، سنت شکنی، اندیشه ورزی، نواندیشی، خلق ارزش‌های نوین، تبلیغ دانایی، تشخیص دهنده مصائب و دردهای اجتماعی و سیاسی و یا براساس مؤلفه‌های روشنگری جسارت دانستن داشتن، استفاده عقل در حوزه عمومی و ... را می‌تواند در برگیرد. دکتر بشیریه روشنفکران را در سه مجموعه کلی قرار می‌دهد: اول، روشنفکران کسانی هستند که در خلق و حفظ ارزش‌های غایی تغییر ناپذیر در زمینه حقیقت و زیبایی و عدالت نقش دارند. دوم، روشنفکران به عنوان مبلغان عقاید، بنیانگذاران ایدئولوژی‌ها و نقادان وضع موجود و سوم، از نظر جامعه شناسی به عنوان قشری اجتماعی که در توسعه و پیشبرد فرهنگ جامعه نقش دارند. در مجموع بشیریه از روشنفکران به عنوان ذهن جامعه نام

می‌برد که معمولاً با ساخت قدرت سیاسی تعارض دارند. از دیدگاه تاریخی مفهوم مدرن روشنفکران محصول خرد ورزی اجتماعی اروپایی است که عنصر تجریدی و بخردانه سنت روشنگری و دگرگونی فکری ناشی از انقلاب بورژوازی را به شکل استعماری یا نمادین در یک فرد خاص و مشخص، یعنی یک موجود اجتماعی نمایان می‌کرد. این تبار تاریخی مهر خود را بر کاربرد این اصطلاح زد و هنوز هم بسیاری از مردم روشن فکری راستین را روشنگران و متفکران خرد باور، علم باور، معتقد به پیشرفت اجتماعی و به لوازم سیاسی و اجتماعی آن چون حقوق بشر و دموکراسی می‌دانند.

از دیدگاه جلال آل احمد دوره روشنفکری دوره‌ای است که در آن آدمیزاد از عوامل طبیعی بریده و تنها ماده و سرنوشتن از سرنوشت آنها جدا شده و خود را در مقابل سرنوشت خود تنها و بی هیچ پشتیبانی آسمانی یا زمینی می‌یابد و مجبور است که بی هیچ انتظاری از خارج یا از عالم بالا و فقط به اتکای شخص خود عمل کند، مختار باشد، آزاد باشد و مسئول، آدمی وقتی از بند قضا و قدر رست و مهار زندگی خود را به دست گرفت و در سرگذشت خود مؤثر شد پا در دایره روشنفکری گذاشته و اگر روشنفکری را تا حدودی آزاد اندیشی معنی کرده‌اند نیز به همین دلیل

است که روشنفکر آزاد از قید تعصب یا تاجر مذاهب و نیز آزاد از تحکم و سلطه قدرت‌های روز خود را مسئول زندگی خود و دیگران می‌داند نه لوح ازل و قلم تقدیر را. (آل احمد، ۱۳۸۷: ۲۵-۲۴) زادگاه دوم روشنفکری، روحانیت است که همیشه به کتاب و مدرسه دسترسی داشته است. زادگاه سوم روشنفکری، مالکیت ارضی و حشم داری ایلات است بخصوص اگر در نظر داشته باشیم که نمایندگان مجلس در سالهای مشروطیت اغلب از مالکان بزرگ بوده‌اند یا از رؤسای ایلات که به نمایندگی به تهران می‌آمدند و زادگاه چهارم روشنفکری، شهرنشینی تازه پا است با تمام حرفه‌های مختلفش. اینها هستند که نه دلبسته اشرافیت و نه در بند تاجر یا عکس‌العمل آن و نه در مانده طفیلی گری مالکیت و زندگی ایلی هستند. نه تنها مشکل گشایان کار خویش و خانواده خویش‌اند بلکه امید روشنفکری مملکت‌اند. (آل احمد، ۱۳۸۷: ۱۸۰-۱۶۷)

ویژگی‌های مدرنیته ایرانی و دوره‌های تاریخ روشنفکری جدید در ایران

۱- ویژگی اصلی آن، ایرانی بودنش است زیرا مدرنیته‌ای که در ایران وجود دارد بسیار متفاوت از مدرنیته در غرب است. شاید مدرنیته در ایران و مدرنیته در غرب بیشتر در حد «مفهوم» و «نام» شباهت داشته باشند ولی به لحاظ محتوایی بسیار متفاوتند.

۲- ویژگی دوم مدرنیته ایرانی، حالت «مطلق بودن» آن است مدرنیته ایرانی در فضای خالی بین لایه‌های اجتماعی و فرهنگی ایرانی مستقر شده است. در صورتی که مدرنیته در غرب اساس زندگی و ساختارها را می‌سازد.

۳- مدرنیته صورتی ایدئولوژیک - سیاسی و نه واقعی‌تری مورد نیاز یافته است مدافعان مدرنیته بدون شناسایی آن را تبلیغ می‌کنند در حالی که مخالفان مدرنیته آن را دشنام می‌دهند. دفاع و ضدیت با مدرنیته شکافی ایدئولوژیک در جامعه ایجاد کرده است.

۴- داشتن تناسب کمتر با «سنت» است. در دنیای غرب سنتها حفظ شدند و مدرنیته در همه سطوح مستقر شد به عبارت دیگر مدرنیته چتر جامعه شد و سنت‌های جدیدی در آن خلق شد.

۵- ویژگی دیگر مدرنیته در ایران «ابهام و سطحی بودن آن است». زیرا گفتمان‌های درونی آن ساختار نداشته و سامان مند نیست. گفتمان‌ها عمدتاً خارج از وضعیت‌های لازم شکل گرفته و ادامه یافته است به عنوان شاهد، گفتمان‌های مدرنیته ایرانی می‌توانست در دانشگاه، در احزاب، در مطبوعات و یا در درون گروه‌های حرفه‌ای شکل گیرد، در حالیکه اکثر این گفتمان‌ها با سیاست

همراه بوده و با افول دوره حکومت مدافع یا مخالف آن گفتمان نیز به صورت غیر تکمیلی به پایان رسیده است. افرادی چون ناصر الدین، شاه مظفرالدین شاه، رضا شاه، محمد رضا شاه و شخصیت‌های اصلی دربار دو رژیم قاجار و پهلوی در شکل دهی به مدرنیته ایرانی کم تأثیر نبوده‌اند از طرف دیگر همین افراد در حاشیه‌ای شدن روشنفکران نقش عمده داشته‌اند.

مدرنیته به عنوان یک پروژه و در تجربه عملی خود در ایران محدود به یک سری باورهای کلیشه‌ای و سطحی و فرایندی صرفاً ساختاری و بیگانه از یک بستر فرهنگی بوده است. مدرنیته ایرانی از یک سوی ظرفیت انتقادی ندارد و از سوی دیگر کم کم نسبت به مسائل اساسی فرهنگی و فکری که در فضای اطرافش در جریان است بی تفاوت گردیده است.

تعامل یا تقابل سنت، دین و مدرنیته در ایران

یکی از نظریاتی که وضعیت جوامع جهان سوم را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و مقایسه جوامع مدرن و سنتی را مبتنی بر تمایزات ساختاری می‌نماید نظریه تالکوت پارسونز^۱ است. این نظریه و دیگر نظریات مشابه عمدتاً به مقایسه مبتنی بر تفاوت در ویژگی‌های جوامع توسعه یافته و توسعه نیافته تاکید دارد و از جمله ویژگی‌های متفاوت در جوامع توسعه نیافته یا تفکیک کارکردی در جوامع توسعه یافته معرفی می‌کند. به نظر می‌رسد یکی از مهمترین و در عین حال مقدم‌ترین موانع توسعه در ایران همین فقدان انفکاک ساختاری است که ریشه‌ای تاریخی دارد. از همان اوایل تلاش برای دستیابی به توسعه سیاسی در قالب مشروطه خواهی توجه نخبگان فکری جدید در ایران معطوف به ساختار سیاسی شده و مشکل را متوجه عرصه سیاست دانسته و در نتیجه راه حل را نیز در همان عرصه جستجو کرده‌اند و به همین دلیل دچار اشتباه احتمالی در گزینش اولویت‌ها شده‌اند. به عبارتی آنها به جای آنکه مشکل را ابتدا در نظام اجتماعی جستجو کرده و در پی علاج آن باشند مشکل توسعه سیاسی را مستقیماً در نظام سیاسی جستجو کرده و در پی علاج آن بوده‌اند به باور آنها با انفکاک ساختاری در نظام سیاسی و تبدیل نظام سلطنتی مطلقه به نظام سیاسی مشروطه همه مشکلات حل و روند توسعه سیاسی آغاز شده و سپس استمرار خواهد یافت. اما تجربه نشان داد به دلیل آنکه اولویت اول نادیده گرفته شده، به جای پرداختن به انفکاک در ساختار اجتماعی ایران، اذهان متوجه انفکاک در ساختار سیاسی شد نتایج مورد نظر حاصل نشد. به دلیل آنکه نخبگان فکری ما الگوی غربی را الگوی مناسب توسعه

* - T.parsoms

سیاسی دیده‌اند لاجرم راه حل‌های سیاسی آنها را نیز برای دستیابی به توسعه سیاسی برگزیده‌اند. در حالی که شرایط اجتماعی- تاریخی ایران با غرب تفاوت چشمگیر و سرنوشت سازی داشته و دارد. (وفایی سعدی، ۸۶: ۱۸۰-۱۷۸) نوسازی را نمی‌توان تنها از طریق ورود ایده‌ها و نهادهای غربی به کشورهای در حال توسعه کسب کرد، بلکه نوسازی مستلزم یک عقلانی سازی سیستماتیک ساختارهای آگاهی و جامعه، هر دو، است به نوسازی حقیقی (نوسازی در حد عقلانی سازی) نمی‌توان در سطح کنش نهادینه شده از طریق جایگزینی قالب‌های سنتی با قالب‌های مدرن پرداخت، بلکه باید در سطح تئوری به وسیله آزاد سازی انرژی‌های خلاق و همیارانه اعضای جامعه و حذف و محو عناصر غیر عقلانی و موهوم و خرافی فرهنگ، نوسازی را آغاز نمود. (صفی، ۱۳۸۰: ۱۲۵)

رابطه بین سنت، دین و مدرنیته در ایران از گذاشته (دو سده گذشته) تاکنون به لحاظ اینکه ماهیت دوران معاصر ایران را می‌سازد مورد بحث بسیاری از متفکران و منتقدان اجتماعی بوده است عده‌ای بر اساس شواهد تجربی و پیش فرض‌های نظری خاص، رأی به بی اعتباری «مدرنیته» در جریان توسعه و نوسازی ایران به نفع «سنت» داده‌اند این گروه پس از ورود به مدرنیته و تحقیق صورت‌های تناقض آمیز امور مدرن در جامعه و فرهنگ ایرانی که یکی از اصلی‌ترین آن دعوت به دنیای مدرن و دور شدن از خویشتن فرهنگی است به ضدیت با آن پرداخته‌اند همانند (شیخ فضل ا... نوری) همچنین پس از آشنا شدن به نمودهای تعارض آمیز مدرنیته حتی به مقابله جدی با صورت مادی و عینی (نوسازی) در سطوح متعدد پرداخته و مدعی بازگشت به جامعه سنتی شده‌اند. در تقابل این گروه عده‌ای سعی کرده تا برای محقق سازی جریان نوسازی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در ایران یا به نفی سنت پرداخته (آراء صادق هدایت) و یا اینکه تعریف مجددی از سنت‌های اجتماعی و نظام فکری و اندیشه دینی جامع ایرانی ارائه دهنده (نوسازی فکری احمد کسروی) به عبارت دیگر با تعریف مدرن و و سکولار از سنت‌های فرهنگی و اجتماعی سعی دارند تا سنت را با مدرنیته هم سو سازند در این مرحله است که جامعه ایرانی به جای نقد و بررسی وضعیت پیش آمده (نقد توأمان سنت و مدرنیته) از طریق بعضی از روشنفکران «دین سازی» را شروع می‌کند (تلاش‌های سید جمال‌الدین اسد آبادی). با شکست این سه جریان ما با پدیده جدیدی روبرو می‌شویم که دارای شفافیت بیشتری نسبت به تلقی‌های گذشته است.

این پدیده با نام «مدرنیته ایرانی» می‌تواند معرفی شود. مرکزی‌ترین موضوع و دغدغه روشنفکران این حوزه توجه به شرایط فرهنگی، دینی و ملی ایرانی است. (آزاد ارمکی، ۱۳۸۰: ۱۶۹)

در رویکرد کلاسیک نسبت به سنت و مدرنیته که در قرن نوزدهم با آن روبرو می‌شویم رابطه سنت و مدرنیته بر یک خط تاریخی درک می‌شد که اصل اساسی آن پیشرفت و تکامل بود. در این دیدگاه سنت به شرایط پیشین در مقابل شرایط نوین اطلاق می‌شد بدون آنکه تفاوت‌های گسترده جوامع و فرهنگ‌های غیر اروپایی مد نظر قرار بگیرند. (عبداللهی، ۱۳۹۰: ۹۳-۹۲) در نخستین دهه‌های سده بیستم احساس بحران در مدرنیته اروپایی رواجی چشمگیر یافت به ویژه جنگ جهانی اول تصور خدشه‌ناپذیری تمدن اروپایی را نخستین بار در سطحی گسترده به وجود آورد و موجب بحرانی عمیق در فرهنگ اروپایی شد. با انکار وجود خدا اضطرابی عمیق دامنگیر آدمی شد و انسان خود به تنهایی موجد معنا و ارزش به شمار می‌رفت، نقادان مدرنیته از بی‌اعتمادی به علم سخن می‌گفتند. به نظر آنان علم نهایتاً "به فناوری جنگی بدل می‌شد و ماشین را بر انسان مسلط می‌ساخت. از دید آنان علم نمی‌توانست کارویژه‌های مذهبی را که از دست رفته بود ایفا کند. (بشیریه، ۱۳۷۹: ۲۸۳-۲۸۲)

به اعتقاد گیدنز یکی از الزامات جامعه مدرن این است که افراد تصمیماتی اتخاذ کنند و دست به انتخاب‌هایی بزنند در جوامع مدرن این انتخاب‌ها باید به نحوی عقلانی و سکولار صورت بگیرند. مدرنیته موجب می‌شود سنت، دین، خواست خدا و مشیت الهی کمتر معیار و پشتوانه تصمیم‌گیری و انتخاب باشند در حالی که در جوامع سنتی همین عوامل بسیار تعیین‌کننده بودند. (گیدنز، ۱۳۸۴: ۴۵)

بحث تقابل و تعارض میان سنت و مدرنیته در کشور ما پیشینه‌ای بسیار طولانی دارد که به آغاز قرن بیستم و نخستین تنش‌های سیاسی-اجتماعی پیش از انقلاب مشروطه باز می‌گردد. روشنفکران ایرانی در این دوران در انتقال ایده‌های «دولت ملی» و «ملت» نقش موثری داشتند و توانستند از خلال نوشته‌های خویش به ویژه از طریق مطبوعات نخستین نطفه‌های افکار عمومی و شکل گرفتن یک وجدان جمعی را در ایران به وجود آورند. در همان مراحل ابتدایی انقلاب مشروطه این بحث مطرح شد که مدرنیته یا به زبان آن دوران تجدد باید چه رابطه‌ای با سنت-که به خصوص در شریعت تبلور می‌یافت داشته باشد. استبداد پهلوی به رغم آنکه خود یک ساخت به شدت «سنتی» بود نوعی گفتمان به ظاهر مدرن و نوعی صوری‌گرایی بسیار افراطی را پیش گرفت تا از طریق اشاعه نمادها و نشانه‌های غربی گاه حتی در مبالغه‌آمیزترین اشکال آنها خود را

بانی مدرنیزاسیون ایران نشان دهد و این زمینه ساز شکافی بزرگ در جامعه‌ای شد که به زحمت می‌توانست تعارض محتوای به شدت سنتی خویش با اشکال به شدت مدرن خود را بپذیرد و سرانجام درست در زمانی که رژیم پهلوی تصور می‌کرد پروژه مدرنیزاسیون به پیروزی مطلق رسیده و سنت برای همیشه نابود شده است انقلاب از راه رسید. (عبدالهی، ۱۳۹۰: ۹۰-۸۹)

اولین و جدی‌ترین پیامد رودرویی متفکران و صاحب نظران ایرانی با مدرنیته و تحولات غرب به بهت و حیرت نسبت به آن و در پاسخ به این پرسش بود که برای تحقق نو اندیشی در ایران چه باید کرد؟ عده‌ای برای دستیابی به مدرنیته به نفی سنت‌های جامع پرداختند پیش فرض آنها مبتنی بر تعارض مدرنیسم با دین داری بود.

در نیمه اول قرن بیستم عموماً نخبگان فکری عقیده داشتند که مدرنیزاسیون اقتصادی و اجتماعی دین را به عنوان عنصری مهم در حیات آدمی از میدان بیرون می‌کند. این گمان در میان کسانی که از روند یاد شده استقبال می‌کردند و آنها که آن را خوش نمی‌دانستند مشترک بود. روشنفکران متجدد و بی دین تا جایی از این روند استقبال می‌کردند که علم و خردگرایی، پراگماتیسم نموده‌های تعصب، اسطوره باوری، منطق‌گریزی و آیین‌هایی را که هسته اصلی ادیان را تشکیل می‌دهند از بین ببرد. به نظر آنان جامعه‌هایی که پس از این تحول به وجود آمد جامعه-ای روادار، منطقی تا عملگرا، بالنده، انسانی و غیر دینی می‌بود. (هانتیگتون، ۱۳۷۵: ۱۴۹) سنت‌گریزی در تمام عرصه‌ها در دوره قاجار شروع شد و سپس به دوره بعدی (دوره پهلوی اول) سرایت کرد. (آزاد ارمکی، ۱۳۸۰: ۹۲) با شکل‌گیری جریان غرب‌گرایی ایرانی عکس‌العمل فوری اما سطحی در دفاع از دین و سنت‌های اجتماعی صورت گرفت که نتیجه آن ضدیت با مدرنیته بود. (همان: ۹۹)

مدرن شدن لزوماً به معنای غربی شدن نیست جوامع غیرغربی می‌توانند بدون کنار گذاشتن فرهنگ‌های خود و بدون پذیرفتن درست ارزشها نهادها و آداب غربی، مدرن شوند و البته مدرن هم شده‌اند. در واقع شاید غربی شدن برای آنها غیر ممکن باشد. موانعی که فرهنگ‌های غیرغربی در برابر مدرنیزاسیون دارند بسیار کم رنگتر از موانعی است که در این فرهنگ‌ها در برابر غربی شدن مطرح است. به قول برو دل «تصوری کودکانه است» اگر بپذیریم که مدرنیزاسیون یا پیروزی تمدن در مفهوم واژه نقطه پایانی باشد بر تنوع فرهنگ‌های تاریخی‌ای که قرن‌ها در قالب تمدن‌های بزرگ جهان تجسم یافته‌اند. برعکس مدرنیزاسیون این فرهنگ‌ها را تقویت کرده از

قدرت نسبی غرب می‌کاهد. جهان به شکلی اساسی هر روز بیشتر از پیش مدرن می‌شود و کمتر از پیش غربی. (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۱۲۱) جوامع در حال گذار از سنت به مدرنیته خوب است که مزایای سنت را حفظ کنند و در عین حال از عواقب دنیای مدرنیته هم برخوردار باشند. در حقیقت آشنایی با ویژگی‌های مدرنیسم ویژگی سبک جدید زندگی را در خود خواهد داشت و جوانان را به سوی خود دعوت می‌کند و این یکی از دلایلی است که شکاف میان نسل‌ها ایجاد می‌شود چرا که نسل قدیم هنوز هم طرفدار سبک و سیاق سنتی است. (ایمانی، ۱۳۹۲: ۱۱)

در ادبیات ایران شناسی در مقام توضیح چگونگی ورود تفکر جدید غرب به ایران و تبیین نوع چالش‌هایی که از جانب فرهنگی تفکر ایران بر سر ورود آن ایجاد شده است معمولاً دو مفهوم «سنت» و «تجدد» ابداع می‌شود که در آن تفکر تجدد و تفکر سنتی با معنایی کاملاً تعریف شده و مغایر با معنای سنت در ادبیات دینی به نمایندگی از تفکر دینی حضور دارد. (ره‌داربی، تا، ۲۲۱)

رابطه میان تجدد و سنت برخلاف گمان برخی رابطه میان سیاه و سفید نیست و پیوندهای ظریفی میان این دو وجود دارد. برابر هم نهادن این دو مفهوم درست نیست چرا که سنت هم در یک جامعه متجدد جایی دارد. اگر سنت را به معنای تکرار بعضی رفتارها در طول زمان بدانیم بدیهی است که حفظ آن دردی را چاره نمی‌کند اما این بدان معنی نیست که خاطره جمعی یک ملت را فراموش کنیم. انتقال هر نوع تجدد برونی اگر با این خاطره‌ها و تجربه‌های جمعی تلفیق نشود کارآیی لازم را نخواهد داشت. در پنجاه سال اخیر عقاید جامعه‌شناسان و اقتصاد دانان در این زمینه متفاوت بوده است. نخست تصور می‌شد که با فشاری سنتها موجب شکست نوسازی و رسیدن به تجدد غربی خواهد شد اما پس از چندی عقیده‌ای مخالف آن ابراز شد و طرفداران زیاد پیدا کرد. طبق این نظریه دگرگونی خطی جوامع سنتی و گذار آنها به سوی جوامع جدید امری حتمی است و سنتها قادر نیستند که مانعی در این راه پدید آورند و سرانجام طبق نظریه دیگری جامعه سنتی می‌تواند بدون از دست دادن سیستم ارزش‌های خود در راه تجدد گام بردارد. مفهوم تجدد را نباید با برخی مفاهیم دیگر چون غربگرایی و مانند آن مترادف دانست. غربگرایی^۱ تمایلی فرهنگی است که از طریق ستایش ممالک صنعتی غرب جلوه می‌کند غربگرایان معتقدند که شرط پیشرفت لزوماً قبول ارزشها، ایدئولوژی‌ها، نوآوری‌های سیاسی و هنرهای غربی است این نوع غربگرایی منجر به نفی میراث فرهنگی و هویت ملی می‌شود. درباره سنت گرایی^۲ که آن خود به

^۱ - occidentolism

^۲ - Traditionalisme

دو نوع تقسیم می‌شود. باید دانست که سنت‌گرایی به معنای معمول آن پایبندی و وفاداری به میراث و قبول ارزش‌های مبتنی بر سنن است و با سنت‌گرایی به معنای مقاومت در برابر ارزش‌های واردات و تحمیل غرب و ایستادگی در برابر دیگری متفاوت. (بهنام، ۱۳۹۱: ۱۷۹-۱۷۸)

تا اینجا که از مطالب مجله ایرانشهر و سایر کارهای کاظم زاده بر می‌آید، وی راه حلی برای این موضوع ارائه نمی‌کند و صرفاً به توصیه و ذکر کلیات بسنده می‌نماید. او تقلید ناقص را تمدن عاریه‌ای می‌نامید که برای ایرانیان اصلتی ندارد و البته هیچ ملتی را به سر منزل مقصود نمی‌رساند. نکته بسیار مهم دیگر در دیدگاه‌های او این بود که ضرورت پرسش از فرهنگ غرب را به میان می‌کشید و معتقد بود باید تلاش کرد از تقلید قدمی فراتر گذاشت و در مورد آن چه می‌توان اخذ کرد، تأمل نمود و ماهیت آن را روشن ساخت، نقائص آن را بر طرف کرد و به این وسیله «تمدن ملی» را تأسیس کرد این تلاش در ادامه مسیر بومی سازی فرهنگ دیگری بود. این مقوله نخستین بار در دوره مشروطه آزموده شده بود و اینک نوبت آن فرا رسیده بود تا بومی سازی مفاهیم دیگری در قالب مبانی ناسیونالیسم ایرانی به بوته آزمون نهاده شود.

ایرانشهر رویکردی خاص به مسئله تجدد ایران از رهگذر تمدن جدید غرب داشت. او خواهان اخذ بدون چون و چرای فرهنگ جدید غرب نبود. او معتقد بود از تقلید صرف باید پرهیز کرد، زیرا این امر برای جامعه ایران مناسب نیست. سهل است که بسیار مضر است. بر تمدن غرب ایراداتی را وارد می‌دانست. پس تلاش می‌کرد گزینش محاسن دوران جدید از جمله علم را سر لوحه کار خود قرار دهد و آن را با اخلاق و معنویت شرق تطبیق دهد و معتقد بود: باید شناختی صحیح از تمدن جدید شکل گیرد و نخستین کسی است که می‌گوید باید کانون‌هایی برای غرب شناسی تأسیس شود. ایرادات ایرانشهر به تمدن غرب کلی و بیشتر منحصر به امور اخلاقی است. هیچگاه اساس و مبانی تمدن جدید به بحث گذاشته نشد و سئوال‌های جدی در مورد آن مطرح نکرد.

خصایص ایرانیان

وقتی که صفات اجتماعی ملت ایران را می‌خواهیم در نظر بگیریم باید صفات فرد فرد ملت ایران را به کنار بگذاریم چون که اخلاق انفرادی غیر از اخلاق اجتماعی است. در میان این صفات اجتماعی که ملت ایران را معرفی میکند سه صفت ممتاز پیدا می‌کنیم که همیشه مایه امتیاز و

صفات بارزه ملت ایران بوده است. ازین سه خصایص اولی ذکاوت و دومی قوه تقلید و سومی تشبث شخصی است اگر صفحات تاریخ ایران را با دقت تمام و با بصیرت کامل تدفیق بکنیم و اگر اعماق روح اجتماعی و اسرار انقلاب‌های سیاسی ایران را کنجکاو می‌بکنیم که این سه صفت ممتاز در تمام دوره‌های تاریخی ایران حکمرانی کرده است. اگر اخلاق اجتماعی و احوال روحی ایران امروزی را هم از پیش نظر دقت بگذرانیم می‌بینیم که ایران حتی در اطفال و دهاتیان ایران نیز ظاهر و جلوه‌گر است. بارها معلمین اروپائی از ذکاوت بچه‌های ایرانی اظهار تمجید و حیرت کرده‌اند و حتی تجار و ارباب حرفه‌ای ایران نیز در رشته امور خود همیشه نمونه ذکاوت و تیز هوشی و لیاقت بوده‌اند. ظهور اینهمه مذاهب و طریقه‌های مذهبی و اخلاقی که صفحات تاریخ ایران را پرواز خون هزارها نفوس رنگین کرده‌اند دلیل بزرگی بر ذکاوت و قوه تقلید و استعداد تجدد ایرانی است. این همه انقلاب‌های سیاسی و استیلاها و تغییرات سلطنتی که در ایران از زمان دیرین تاکنون سرزده است همه برهانی است بر قوت تشبث شخصی ملت ایران. این تشبث شخصی قوه‌ای است که ایرانی را به کارکردن با استقلال وا می‌دارد و از پرتو همین قوه است که ایرانی همیشه می‌کوشد سرور و آمر باشد نه زیردست و مامور و از نفوذ همین قوه است که ایرانی جهانگرد است و به هریک از نقاط روی زمین پای ایرانی رسیده و در هر گوشه آن به چند نفر ایرانی تصادف می‌توان کرد این سه صفت منبع ترقی و اساس تعالی هر ملت می‌تواند بشود. ملت انگلیس از پرتو این صفت‌ها است که مالک رقاب این همه ملت‌ها و مملکت‌ها گردیده است. در عین حال چگونه می‌شود که ملت ایران با اینکه از نعمت این سه صفت بزرگ و این سه قوه سترگ بهره مند است گرفتار این همه خرابی و پریشانی و خواری است. حکمت این وضع را در مقاله ذیل شرح می‌دهیم. (ایران‌شهر، ۱۹۲۲: ۶۰-۵۹)

عناصر ترقی در فطرت ایرانی

در صورتیکه این سه صفت یعنی ذکاوت و استعداد تجدد (قوه تقلید) و تشبث شخصی ضامن خوشبختی و ترقی هر ملت می‌تواند بشود و در صورتیکه ایرانی از این سه قوه به حد کافی دارد. علت اینکه این سه قوه اسباب ترقی سهل است که مایه خرابی و پریشان ایران گردیده این است که ملت ایران این قوه‌ها را در مجرای صحیح بکار نمی‌اندازد یعنی آنها را بد اداره و بد استعمال می‌کند. (ایران‌شهر، ۱۹۲۲: ۶۱) بدین سبب است که می‌بینم ایرانی ذکاوت خود را در گول زدن، دروغ گفتن، فتنه و فساد انداختن، با تملق و چاپلوسی جلب توجه کردن، با ریا کاری و دو رویی

عوام را فریفتن، با حيله و تزوير حق را ناحق کردن و مال مردم را خوردن و امثال اينها صرف می- کند. همچنين استعداد تجدد خود را در تقلید ظاهري کردن از فرنگی‌ها و ملت‌های ديگر نشان می‌دهد مثلاً پس از چند روز توقف در عراق عرب با چپيه و عقال بر می‌گردد و با یک مسافرت به عثمانی افندی می‌شود و فينه می‌گذارد و با چند کلمه یاد گرفتن زبان خارجی خود را فراموش کرده در هر ده کلمه هفت کلمه خارجی استعمال می‌کند و از خود فرنگی هم فرنگی‌تر می‌شود. بدین هم اکتفا نکرده پاره کلمه‌های خوش آيند را از قبیل آزادی لا مذهبى، رفع حجاب و غيره طوطی وار حفظ کرده مردم عوام را تشويق و تحریک بر ترک تمام شئون ملی نموده کورکورانه همه حرکات ناشايست فرنگی‌ها را قابل تقلید و اکتساب و يگانه چاره ترقی و نجات می‌پندارد. از اثر سوء استعمال قوه تشبث شخصی نیز چندین بلاها تولید می‌شود چنانکه در هر گوشه ایران قیام‌ها و عصیان‌ها و انقاب‌ها سر می‌زند و هرکس کومن استقلال میزند و قسمتی از مملکت را سرگرم طغیان و سرکشی و خود سری می‌سازد. همه این اوضاع ناگوار فقط از اینجا سر می‌زند که قوای فطری ایرانی که فعال و جوال است برای بروز و ظهور خود مجرای ديگری پیدا نمی‌کند و ناچار از این راه سر در می‌آورد. (ایرانشهر، ۱۹۲۲: ۶۲)

اعزام دانشجو به فرنگ

در اینجا همين قدر متذکر می‌شویم که این کابوس بدبختی و سفالت و حرص خون آشامی که سرزمین فرنگ را فرا گرفته نتیجه فساد اخلاق است و ما که امروز بدست خودمان و با هزاران جانفشانی و خودکشی می‌خواهیم تمدن فرنگ و ترقیات آن را داخل مملکت خودمان بکنیم روزی خواهد آمد که آفت‌های همين تمدن و اثرات همين فساد اخلاق، همين منازعه سرمایه دار و کارگر و همين کشمکش طبقات متضاد و رقیب و همين حرص‌های و طمع‌های سیر نشونده در شکل عناصر تمدن و آثار ترقی روح ملی ما را زبون و زخمی خواهند کرد و فقط فنون تربیت و تعلیم صحیح و صنایع ظریفه می‌تواند روح ملی ما را برای مقاومت این قوای جابره حاضر بکند و فقط این فنون می‌توانند یک استقبال روشنی برای ما تأمین و یک اخلاق متینی در ما تولید بکنند. (ایرانشهر، ۱۹۲۲: ۱۶۱)

ملیت و روح ملی ایران

ما می‌گوییم که ملت ایران وقتی یک تمدن درخشانی داشته است که در آن عهد یکی از

بزرگترین و باشکوه‌ترین سلطنت‌های روی زمین را دارا بوده است چنان که آثار فنی و صنعتی و فلسفی آن تمدن، پس از هزاران سال، باز تاکنون بر جامانده و بناهای شکسته و نبشته‌ها و سنگتراشی‌ها عهد هخامنشیان و ساسانیان و همچنین نوشته‌های ملت‌های قدیم به عظمت و رونق آن تمدن دیرین شهادت می‌کنند. ما می‌گوییم با اینکه ملت ایران قرن‌ها در زیر فشار بندگی و زیر دستی حکمداران ظالم بی‌حس و معرفت کش و در زیر زنجیر استیلای ملت‌های و حشی بیگانه زیسته و با اینکه بسیاری از آداب و اخلاق قدیم و شعائر ملی و حتی دین و آئین باستانی خود را از دست داده و در اوضاع سیاسی و اجتماعی او تغییرات کلی به عمل آمده است باز روح ایرانییت او نمرده و همان خصایص فطری را که دو هزار سال پیش داشته باز دارا می‌باشد.

ما می‌گوییم که ملت ایران استعداد نژادی و ذکاوت آریائی خود را گم نکرده و باز قادر است که یک تمدن درخشانی از خود بروز دهد و خدمت‌های بزرگی به جهان عالم و حقیقت و صنعت بکند. ما می‌گوییم که ملت ایران را فقط نبودن علم و آزادی بدین خاک سیاه نشانده است. (ایران‌شهر، ۱۹۲۳: ۱۹۶-۱۹۵) ملیت، مجموع خصایص روحی یک ملت است که آن خصایص او را از ملت‌های دیگر جدا می‌سازد. این خصایص بشکل‌های مختلف در تمام شئون سیاسی و اقتصادی و در صفحات زندگی فردی و اجتماعی آن ملت نمودار می‌گردد و به عبارت دیگر، اثرات آن خصایص روحی، در شکل اداری مملکت، در دین و آداب مذهبی، در زبان و ادبیات آن، در طرز تفکر و محاکمه و در اخلاق و عادات و امور معیشت همواره نمایان می‌شود. (همان: ۱۹۸-۱۹۹) روح ملت ایران را در یک جمله می‌توان معرفی کرد و گفت که روح ایرانی علویت طلب و بلند پرواز است. قبلاً باید بگوییم که این بلند پروازی نقصان و عیبی نیست بلکه همین روح تاکنون سبب باقی ماندن استقلال ایران و رهاندن آن از چنگال استیلای بیگانگان گردیده است. از تاثیر این خاصه روحی، حسن غرور، غلو و افراط در تمام تشکیلات اجتماعی و سیاسی و در همه اعمال و افکار ایرانی از سلطنت و دین گرفته تا در زبان و ادبیات، در وضع زندگی و در مسائل اقتصادی و غیره در تمام ازمه تاریخی حکمران بوده است. چنانکه در زیر تاثیر این روح علویت طلب، ایرانی همیشه استیلای ممالک دیگر و جهانگیری و جهانگردی را وجهه همت خود ساخته است. از پرتو همین روح، کشور ایران، زاد و بوم این همه پیغمبرها و فیلسوف‌ها و منشاء این همه مذهب‌ها و طریقت‌ها و عقیده‌ها و فلسفه‌ها گردیده یعنی این همه آتش‌های مقدس از سینه این روح فروزان شده است. از تحریک همین روح، در مملکت ایران این همه عصیان‌ها، انقلاب‌ها، طغیان‌ها، قیام‌ها و تجدد‌ها زائیده است. در زیر نفوذ همین روح، ایرانی بیشتر از مادیات به

روحانیات و الهیات پرداخته به مسائل مادی و علوم اقتصادی و طبیعی کمتر اهمیت داده است. از برکت و قوت همین روحست که ملت ایران پس از قبول دین اسلام و گذراندن چند قرن در اسارت معنوی، چنان رونق و بسطی به دیانت اسلامی داده و آن را چنان به اخلاق و روح و شعایر خود موافق ساخته که یک اسلام مترقی و متعالی و ایرانی بوجود آورده است. (ابرانشهر، ۱۹۲۳: ۲۰۳-۲۰۲) این است که ما می‌گوییم در پیش آمدن انحطاط کنونی، روح ایران گناهی ندارد بلکه تقصیر در گردن مربیان او یعنی اولیای دولت و علمای امت است. این است که می‌گوییم اگر می‌خواهید بساط این اوضاع را برچینید و اگر می‌خواهید پا به دایره تجدد و ترقی بگذارید باید یک زمین مساعد و موافقی برای پرورش این روح ملی که خواص آن را شرح دادیم فراهم سازید تا این روح با آزادی پروبال گشاید و از پرتو حیاتبخش خود راه نیکبختی را برای ما روشن سازد. اینک روح ملی ایران، این روح نیاز و لطیف نیز می‌گوید: ای راه یافتگان حقیقت وای دلدادگان طلعت تمدن ایرانی، یک نمایشگاه وسیع و آزادی برای تجلی من خلق کنید تا من با جاذبه‌ها و جلوه‌های آریائی خود، مدنیت این جهان را شکل بهتر و رنگ زیباتری بخشم. (همان: ۲۰۶)

موانع ترقی ایران

پس از فهمیدن خصایص فطری ایران در حقیقت خیلی تعجب آور است در صورتیکه ما ایرانیان بزرگترین و مهمترین اسباب ترقی مانند ذکاوت و استعداد تجدد «تقلید» و تشبث شخصی را دارا هستیم چرا اینقدر پریشان و زبون مانده نمی‌توانیم خود را بجاده ترقی بیندازیم و هر قدر می‌کوشیم، تغییر اصول حکومت می‌دهیم، وضع قانون می‌کنیم، مدارس تأسیس می‌نمائیم و... عدد مطبوعات می‌افزائیم باز وقتی که از نزدیک و با چشم حقیقت بین اوضاع مملکت ایران را نگاه می‌کنیم می‌بینیم که این تغییرات همه ظاهری بوده و فقط شکل خارجی و به عبارت دیگر پوست اوضاع ما تغییر یافته و می‌یابد و تبدلی در مغز و روح این اوضاع به عمل نیامده است. حوادث اجتماعی عالم بعضی علت‌های جلی و آشکار دارد که بنظر هرکس بر می‌خورد و کشف آنها محتاج به تدقیق و تحقیق نیست ولی در پهلوی همان علتها بعضی علل خفی هم دارد که آنها در یک نظر دیده نمی‌شوند و اینها آنقدر عمیق و پنهان و باریک و به همان درجه موثر و نافذ هستند که فقط با تدقیقات موشکافانه پی بدان‌ها می‌توان برد و در حقیقت مولد حقیقی آن حوادث و آن اوضاع اینها هستند. وقتی که اوضاع پریشان ایران را می‌بینیم و علت آن را جستجو می‌کنیم انظار ما فقط امواج خارجی را می‌بیند و فوری حکم می‌دهیم که خرابی ایران

از نداشتن رجال با کفایت است، از بی تربیتی و تستر زنان است، از نفوذ ملاها و تسلط اوهام و خرافات است، از مشکلات الفباست، از نداشتن قانون است، از نداشتن علم و معارف ست از اصول حکومت و تغلب اشراف و اعیان و امثال اینهاست. بلی اینها علت‌های ظاهری است و همان موج‌های نظر ربای دریای اجتماعی ماست ولی آن جریان‌ها و حرکات عمیق و آن اسباب باطنی را که این اوضاع را برانگیخته و می‌انگیزند نمی‌بینیم. پس علت حقیقی و پنهانی این خرابی و پریشانی چیست، در نظر ما این علت را فقط و فقط در اخلاق فاسد شده ما باید جست فقط اخلاقی تفسخ کرده ماست که نمی‌گذارد قانونها، تشکیلات و اصلاح‌ها و انقلاب‌ها و فداکاری‌های ما ثمر ببخشند. ما می‌گوییم در محیطی که چنین اخلاق تفسخ کرده آن را متعفن ساخته است رجال با کفایت و صداقت زنده نمی‌توانند بماند. این آب و خاک که حال شوره زاری را گرفته است تخم شجاعت و اصالت و متانت را پرورش نمی‌تواند بدهد. در چنین محیط اجتماعی رفع حجاب از زنان سم قاتل است. در چنین منبع فساد اگر ریشه خرافات و اساطیر را هم بکنیم باز این اخلاق زشت تولید هزاران اوهام و خرافات نو خواهد کرد و ملتی که تا این درجه در لجن‌زار اخلاق متفسخ فرو رفته است برای خود باز چندین هزار معبود دو پا خلق خواهد کرد و آنان را خواهد پرستید. ما در زیر فشار پنجه قهر این اخلاق زشت چنان زبون و معتاد شده‌ایم که مانند ماهی هیچ تصور محیطی غیر از محیط خود نمی‌توانیم بکنیم. این اخلاق خانه برانداز را که ما را بدین گرداب هلاک انداخته و در رگ و ریشه افراد جامعه ما رسوخ پیدا کرده بطور اختصار در اینجا ذکر می‌کنیم، این اخلاق عبارت است از: ۱- دروغ‌گویی که بدترین رذایل و سرچشمه همه اخلاق زشت است. ۲- خیانت و حق ناشناسی: خیانت بر وطن، خیانت بر دین، خیانت بر اولاد و خیانت بر نفس خود ۳- دورویی و چاپلوسی و تملق و مدافعه ۴- ریاکاری و عوام فریبی ۵- خود پسندی و خود پرستی و از خود راضی بودن و کار نکرده مزد خواستن ۶- بدخواهی و بدگویی و بدبینی ۷- پست فطرتی و دنائت، ظلم بضعیفان، روباه شدن پیش زبردستان و شیر شدن برای گوسفندان ۸- تنبلی و بیکاری و بیماری ۹- گرفتاری به تریاک و الکل و قمار بازی ۱۰- رشوت و دزدی و چپاول ۱۱- گذراندن وقت در مسخره کی و شوخی‌های بی مزه و امثال آن ۱۲- افراط و تفریط در هر چیز. اینهاست دشمنان حقیقی و خانگی ما، اینهاست اسباب واقعی بدبختی و پریشانی ما. تا اینها را از میان برنداریم و تا ریشه اینها را نسوزانیم هیچیک از اقدامات و زحمتهای ما سودی نخواهد بخشید و اگر برسید پس چه باید کرد مادر جواب می‌گوییم که با کمال جسارت و باتمام قوت قلب و متانت بدین دشمنان جانی اعلان جنگ باید کرد. (ایران‌شهر، ۱۹۲۲: ۶۶-۶۳).

بررسی نقد گفتمان غرب‌گرایی و مدرنیسم در اندیشه ایرانشهر

محقق با مطالعه اندیشه و دیدگاه‌های ایرانشهر در نقد گفتمان غرب‌گرایی صرفاً بدون هرگونه اظهار نظر و یا ارزیابی دیدگاه ایشان به نقل آن پرداخته است که بخش عمده دیدگاه‌های ایشان در مجله ایرانشهر منتشر که با مطالعه کلیه نسخ این مجله عین مطالب با سرفصل ارائه شده در مجله آورده خواهد شد. در ابتدا محقق با ذکر فهرست مقاله‌های منتشر شده از سوی ایرانشهر در دوران چهار ساله نشر به دنبال این هدف بوده تا ضمن آشنایی اجمالی خوانندگان محترم با مطالب این مجله نشان دهد تا چه اندازه گردانندگان ایرانشهر به موضوع هویت ایرانی و باستانی ایران تاکید و علاقه نشان داده‌اند و آن را دستاوردی برای تمدن درخشان و شایسته ایرانی دیدگاه خود می‌دانستند و از همین رهگذر با یک نگاه رمانتیک به تمدن ایرانی می‌نگریستند برداشتی که محقق با آن موافق نیست چرا که تاکید بر گذشته و نداشتن چشم اندازی از آینده ما را از واقعیت‌های زمانه دور ساخته، این در حالیست که غرب بدون این پیشینه تمدنی توسعه یافتگی و مدرنیته را با تمام فارز و نشیب‌های آن تجربه و همچنان در این راه می‌تازد.

نتیجه‌گیری

بررسی تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی ایران در ادوار گوناگون نشان از فراز و فرودهای فراوانی در عرصه‌های گوناگون دارد. مروری بر سیر این تحولات تاکنون منشا تحلیل‌های متفاوتی از نحوه رفتار ایرانیان با یک تاریخ و پیشینه تمدنی کهن از نگاه محققان و پژوهشگران گردیده است. مواجهه ایران با غرب و دگرگونی‌های حاصل از آن بخشی از این تحولات و نگرش‌ها را شامل می‌گردد. تجدد و تمدن، سنت و مدرنیته، اسلام و ایران و ... همه بخشی از مفاهیمی است که در مواجهه با آن شکل‌گیری اندیشه‌های موافق یا مخالف را به دنبال داشته است. تعامل و ارتباط ایران با غرب خود منشا نگرش‌های متفاوتی از نقد وضع موجود تا تمجید از سنت‌های اصیل و بومی و یا شیفتگی به آنچه در غرب وجود داشته را پدید آورده که البته شدت و ضعف این اندیشه‌ها به فراخور زمان متفاوت بوده است.

چرایی اینکه ایران در مقام میراث دار و مدعی یک تاریخ و تمدن کهن همواره در چالش با اندیشه‌های ایران‌گرایی و اسلام‌گرایی، سنت و مدرنیته نتوانسته خود را از وابستگی بی‌قید و شرط به هریک از آنها رهایی بخشد خود نشان از دامنه و عمق نفوذ اندیشه‌ها، آئین‌ها، آداب و رسوم و گرایش‌های دینی این سرزمین دارد. ایرانشهر نیز از جمله اندیشمندان این سرزمین است که

با عشق به وطن تلاش داشته تا با تلفیق و پیوند علایق دینی و سنتی و یا به عبارتی بین اندیشه اسلام‌گرایی و ایران‌گرایی و تقویت هویت و ملیت ایرانی که در دوره‌ای از عهد شاهان قاجار به دلیل نابسامانی‌ها و هرج و مرج‌های زیاد دچار سرخوردگی گردیده بود بازسازی نماید. حال و هوای ایران در عصر قاجار و سیطره طولانی شاهان قاجار بر ایران و ایجاد سستی و رخوت و دلزدگی در جامعه و فقر و بدبختی و عقب ماندگی ایرانیان و بی‌کفایتی حاکمان و حضور بیگانگان در خاک کشور و مشاهده رشد و ترقی هر روزه جامعه غربی از همان دوران اولیه تحصیل این اندیشه را در ایرانشهر تقویت نمود که راهکاری برای طروات بخشیدن به ایران و تقویت حس همبستگی ملی با اتکا به هویت ملی ایرانیان پیدا نماید و چون فضای ارائه این اندیشه‌ها در کشور با دشواری‌های فراوان روبرو بوده است با مهاجرت به خارج از کشور تلاش فراوانی را در جهت بازیابی غرور شکسته ایرانیان و پذیرش منطقی و بدون آفت تمدن غرب به عمل می‌آورد. نوع نگاه غرب همچنان یکی از چالش‌های روز کشور محسوب می‌گردد. نگاه انتقادی از دوران تحصیل در ایرانشهر وجود داشته است حضور او در آلمان رشد اندیشه‌های ناسیونالیستی را تقویت نموده است این سوال و دغدغه همچنان وجود دارد که ایران چگونه می‌تواند در عین داد و ستد با غرب از هویت خویش محافظت کند. ایرانشهر با اصالت بخشی به ناسیونالیسم ایرانی راه تجدد را نیز از این مسیر جستجو می‌کرد.

او تفاوتی میان تجدد و ملی‌گرایی نمی‌دید بلکه ملی‌گرایی را راه ورود به تجدد می‌دانست که البته محقق با این دیدگاه موافق نیست چرا که تجدد موضوعی است که در حوزه‌های گوناگون نمود پیدا می‌کند در حالیکه ناسیونالیسم متعلق به یک ملت و سرزمین بوده و در حوزه سرزمینی معنا می‌یابد. در ایران همچنان این بحث رایج است که در موانع موجود در راه توسعه عرب را گناهکار و مانع می‌دانیم یا اینکه خود عامل عقب ماندگی کشور هستیم. متأسفانه نگاه ظاهربینانه به خیلی از مفاهیم و در واقع اصول بنیادین ترقی و تمدن ما را از اساس دچار گمراهی کرده است نه دفاع ساده انگارانه و نه رد بی‌منطق و دلیل قابل پذیرش است. پذیرش تمدن و تجدد با قبول استقرار فرهنگ آن قابلیت رشد را خواهد داشت. حل مشکلات را در چارچوبه‌ای سیاسی دیدن و همه چیز را از این منظر تحلیل کردن از دیگر مشکلاتی است که جامعه ایران با آن روبرو بوده است و همچنان درگیر آن است. ایرانشهر از یک سو دم از غرب می‌زند تا آن هنگام که در ایران بود از نبود آزادی شکواییه می‌نمود اما پس از حضور در غرب و کسب تجربه به یکی از منتقدین تمدن غربی تبدیل می‌گردد. در دورانی که ایرانشهر در حال تحصیل در مدرسه کمال بود در

تبریز قحطی و گرسنگی مردم را آزار می‌داد و موضوعاتی از این سنخ نگاه او را به ایران تغییر می‌داد. نحوه اداره مدرسه کمال که به سبک فرنگی اداره می‌گردید در نگرش ایرانشهر به غرب و تمجید از آن تاثیرگذار بوده است. مطالعه کتاب‌های خارجی به دلیل تسلط او به زبان فرانسه از همان ابتدا او را با توسعه علوم و فنون غرب آشنا و تاسف و تاثر او را از عدم رشد و توسعه کشور برمی‌انگیخت بیخبری و بی‌توجهی حاکمان به حال ملت و انتقاد وی از شرایط حاکم بر شهر تبریز و عدم رسیدگی آنان به بهداشت و تعلیم و تربیت مردم و بسیاری از مشکلات موجود او را در که اشتیاق زیادی به ادامه تحصیل داشت و امکانات آن را در داخل کشور مهیا نمی‌دید برای رفتن به خارج از کشور مهیا ساخت چنانچه بخواهیم در باب موضوع رمانتیک بودن تفرکان روشنفکری اشاره ای داشته باشیم این نکته مهم خواهد بود که این موضوع همچنان بخشی از جامعه روشنفکری را درگیر خود نموده است که به نظر ناشی از شرایط دوران گذار باشد این نگاه گاهی جامعه ایران را از واقعیت‌های جهانی دور ساخته و ادامه آن اسباب تحجر را در دنیای مدرن برای ایران فراهم خواهد ساخت ما بر این باوریم که غرب با تاکید بر ناسیونالیسم یا هویت ملی به توسعه و ترقی و پیشرفت دست نیافته که ایرانشهر بر آن تاکید داشته و متضمن تجدد و مدرنیسم می‌داند بلکه بهره‌گیری از دانش فنی و عقل و منطق و البته استثمار منابع سایر کشورهای جهان سوم برای تامین منابع اولیه در این راه پیش رفته است. توجه و تاکید زیاد ایرانشهر به ایران پیش از اسلام و آن را مبنای تجدد و توسعه قرار دادن نیز جای تامل دارد چرا که هویت ملی در هر دوره‌ای از تاریخ کشور ممکن است دچار شدت و ضعف گردد همانگونه که می‌توان به بخشی از تاریخ و هویت گذشته و به عبارتی از دیگاه ایرانشهر ایران پیش از اسلام افتخار نمود می‌توان به تاریخ و اندیشه و هویت ایران پس از اسلام نیز افتخار نمود و یا عکس این موارد نیز در هر دوره‌ای از تاریخ یک ملت نیز ممکن است حاصل گردد در هر حال شاید یکی از ضعف‌های ایرانشهر عدم توجه به این بخش از تاریخ ایران یعنی تاریخ پس از ورود اسلام و پذیرش آن از سوی ایرانیان اشاره نمود که البته این خود مقطع بسیار بزرگ و حساسی از تاریخ این سرزمین و از جمله افتخارات آن محسوب می‌گردد. بنابراین اگر شرایط جامعه زمان ایرانشهر باب طبع او نبوده است و چنانکه خود به آن اشاره و تاکید دارد که هرگز اسلام عامل عقب ماندگی ایران نبوده است و دین اسلام را به عنوان دین ملی مردم ایران می‌شناسد چگونگی تاکید صرف او بر ایران پیش از اسلام را شاید بتوان در نحوه اداره حکومت و بی‌توجهی حاکمان و همچنین آن

جا که خود اشاره دارد پرداختن علما و روحانیون به جای اصل و اساس اسلام به اوهام و خیالات و ظواهر دین اسلام مرتبط نمود و اینگونه استبط نمود که بخشی از دلزدگی ایرانیان نیز بی ارتباط با این عوامل نبوده باشد. نکته‌ای که محقق علاقمند است به آن اضافه نماید و به نوعی نقد خود را نسبت به دیدگاه ایرانشهر از این منظر که چرا با وجود یکه او هم هشق به ایران و هویت ملی را در سر می‌پرورانده و هم در رفتار و کردار به دین مبین اسلام مقید بوده نتوانسته این پیوند را در ارتباط بین ایران و اسلام بیان دارد و یا فهم ما از دیدگاه او ناقص است. به هر حال ما به عنوان یک ایرانی هویتی داریم، اصالتی داریم و تاریخی کهن که به آن عشق می‌ورزیم اما گاهی اوقات از ابراز این پیشینه در هراسیم، چه خوب یا بد این تاریخ همراه با ما خواهد آمد، این هویت ملی ماست، ملی‌گرایی و افتخار به گذشته بخش از هویت و تاریخ ما را تشکیل می‌دهد برای چه باید از آن در هراس باشیم البته تاکید بی جا یا افراط در آن نیز نابجا خواهد بود. اسلام هم بخش بزرگی از تاریخ ماست دین ماست و در اندیشه و ذهن ما و آیین ما رسوخ و نفوذ پیدا کرده است اساسا بنده تقابل بین آنها را ناشی از فهم نامناسب و تلفیق نابجای آنها می‌دانم. این سؤال مطرح خواهد شد که آیا اگر کسی مسلمان باشد باید به وطن و هویت ملی خویش عشق بورزد و به آن افتخار کند یا اگر کسی ملی‌گرا بود دیگر مسلمان نیست و از اصول شریعت دورمانده است البته برداشت‌های سیاسی ممکن است در حیطه این مفاهیم متفاوت باشد که محقق به آن نظری نداشته و قصد در این مفهوم نشان دادن چگونگی نگاه صحیح به هر یک از مقوله‌های مورد نظر می‌باشد بنابراین ایجاد حائل میان وطن دوستی و یا ایران‌گرایی و اسلام‌گرایی نه تنها ضرورتی نداشته بلکه پرداختن نادرست به آن ما را از مسیر اصلی منحرف خواهد نمود. از سوی دیگر محور اصلی انتقاد او به غرب را فساد اخلاق و مادیگری آن تشکیل می‌دهد که طی سالیان متمادی زندگی در غرب او را به این نتیجه رسانده که غرب به دلیل افراط در این فساد اخلاق به نابودی کشانده خواهد شد و همین اندیشه زمینه دیگری از دلزدگی او به غرب را که در حال حرکت در مسیر مدرنیته بوده فراهم کرده است اما در همین نگاه او این پرسش را باید طرح نمود چرا با وجود این فساد اخلاق مورد نظر ایرانشهر غرب همواره در مسیر مدرنیسم پیشتاز بوده است؟ آیا نباید تردید کرد این نگاه ایرانشهر به غرب در عصر او کمی بدبینانه بوده است. این سؤال بدون پاسخ که چرا ایرانشهر با وجود تاکید بر این همه وجود فساد اخلاق در غرب زندگی در آن را بر کشور خود ترجیح داده است؟ تناقض دیگری که در دیدگاه‌های ایرانشهر قابل طرح است ستایش او از رضا شاه به عنوان یک حاکم مقتدر و دانا و تاکید به شکر این نعمت بوسیله اطاعت و پیروی نیات او با وجود حضور

۱۳۹۵
پاییز
شماره
دوم
سال
م
منابع
مطالعه
فصلنامه

نقد گفت‌مان مدرنیته در اندیشه حسین کاظم زاده ابرانشهر

او در غرب و طرح اندیشه‌های آزادیخواهانه و روشنفکرانه است به طوری که به نظر می‌رسد او از درک این نکته که حکومت‌های توسعه یافته در غرب زمینه آزادی اندیشه و توسعه و مدرنیسم را تسهیل نموده‌اند و این ویژگی با نوع حکومت‌های آمرانه و خودکامه مناسبتی ندارد. کاظم زاده با وجود تشویق به اخذ تمدن غرب همواره جانب احتیاط را از دست نمی‌داد و این شاید نشان از عدم شناخت همه جانبه او نسبت به غرب باشد این سؤال مطرح است که چگونه ایرانیان با وجود قبول ترقی تمدن غرب از همان آغازین همچنان نتوانسته‌اند با درک صحیح از پیشینه تمدنی خود راه مدرنیسم را تسریع نمایند این نگاه ابرانشهر که چگونه می‌توان ایران را در جاده ترقی و توسعه قرار داد و درضمن از غرب تقلید صرف نکرد و در عین حال بتوان هویت و فرهنگ بومی را حفظ نمود همچنان دغدغه جامعه ایرانی است که در سیر تحولات به سوی یک کشور مدرن در گیر آن می‌باشد و البته همچنان که در گذشته این امکان حاصل نشد که فرهنگ‌های بومی در جریان ورود اندیشه‌ها دست نخورده باقی بماند همچنان نیز فرهنگ‌ها و سنت‌های بومی در مصاف با سایر فرهنگ‌ها دستخوش تغییر و تحول می‌گردند. به هر حال نباید غافل بود که در مصاف با چالش‌های فرهنگی جدید و به عبارتی مدرن نیاز به اسباب و اساس مدرن بسی ضروری خواهد بود.

منابع فارسی:

کتب

- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۰)، مدرنیته ایرانی: روشنفکران و پارادایم فکری عقب ماندگی در ایران (چاپ اول)، تهران، اجتماع
- آل احمد، جلال (۱۳۸۷)، در خدمت و خیانت روشنفکران، (چاپ اول)، تهران، مجید
- زرشناس، شهریار (۱۳۷۹)، مدرنیته آزادی، پسامدرنیسم، (چاپ اول)، تهران، سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران
- سریع القلم، محمود (۱۳۹۱)، اقتدارگرایی ایران در عهد قاجار، (چاپ چهارم)، تهران، فروزان روز
- کاتم، ریچارد (۱۳۸۷)، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه، احمد ترین، (چاپ دوم)، تهران، کویر
- کوهن، توماس (۱۳۸۹)، ساختار انقلاب‌های علمی، ترجمه عباس طاهری، تهران، قصه
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۴)، چشم اندازه‌های جهانی، ترجمه، محمد رضا جلالی پور، تهران، طرح نو
- هال استوارت، برم گیتس (۱۳۹۰)، درآمدی بر فهم جامعه مدرن (چاپ اول)، ترجمه محمود متجدد و دیگران، تهران، آگه
- هانتیگتون، ساموئل (۱۳۷۵)، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، (چاپ سوم)، ترجمه، محسن ثلاثی، تهران، علم

مقالات

- ایمانی، محسن (۱۳۹۲) نسل‌های بیگانه در یک خانه، روزنامه ایران، آبانماه، سال نوزدهم، شماره ۵۵۰۲
- بهنام، جمشید (۱۳۷۹)، نگاهی دوباره به مسئله تجدد، ایران نامه، شماره ۷۰، سال هجدهم
- بشیریه حسین (۱۳۸۲)، ایدئولوژی سیاسی و هویت اجتماعی در ایران، ایران نامه، پاییز، شماره ۸۳، سال بیست و یکم
- توکلی طرقي، محمد (۱۳۸۱)، تجدد اختراعی، تمدن عاریتی و انقلاب روحانی، ایران نامه، سال بیستم، بی تا
- کاظم زاده، حسین (۱۹۲۲)، پایان سال نخستین ایرانشهر و خلاصه عقاید ما، ایرانشهر، سال ۱، شماره ۱۲
- کاظم زاده، حسین (۱۹۲۳)، پیش گفتار، ایرانشهر، سال ۲، شماره ۱

.....- (۱۹۲۲)، انقلاب و تربیت اجتماعی، ایرانشهر، سال ۱، شماره ۱۱

-، فرستادن محصلین به فرنگ، ایرانشهر، سال ۱، شماره ۷

- ملایی توانی، علیرضا، بهار و تابستان (۱۳۸۵)، ایران مداری و غربگرایی از نگاه مجله
ایرانشهر، مجله علمی پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره دوم،
شماره ۴۴ و ۴۵